

دکتر علی رضا بشارت

استاد دانشکده علوم اداری و بازرگانی - دانشگاه تهران

## مفهوم جدید مدیریت و رهبری : مدیر بعنوان عامل تغییر

« ۴ »

مصادیق بیشماری را چه در ایران و چه در خارج از ایران، چه در گذشته و چه در حال میتوان نام برد که تا حدود زیادی صحت این اعتقاد را تأیید میکنند. دو نفر از دانشمندان و اساتید امریکا بنام بردیک (Burdick) و لدرر (Lederer) در کتاب خود تحت عنوان امریکائی کریه المنظر یا امریکائی زشت (the Ugly American) که شهرت جهانی یافت و بزرگترین رقم فروش سال را در امریکا بدست آورد یکی دو مورد از زندگی مردم پاره ای از دهات را در بعضی قبائل و ممالک عقب افتاده بنفصیل ذکر میکنند که بخوبی میتواند مؤید این اعتقاد باشد. لدرر و بردیک برای قهرمانان یکی از داستانهای خود و برای دهکده و محلی که شاهد آن سرگذشت بوده است اسامی مستعاری انتخاب کرده اند آنچه را این دو دانشمند امریکائی شرح داده اند گویانکه بداستان میماند معذالک يك سلسله حقایق و واقعات است که در لباس افسانه ای شیرین و آموزنده تجلی یافته است .

خوگرفتن با آداب و سنن معمول و مقاومت در قبال تغییر: سرگذشت پیره زنان دهکده چنگ دانگ (Chang Dong):

لدرر و بردیک از يك مهندس امریکائی بنام همرا تکینز (Homer Atkins) و

1 - William Jlederer and Eugene Burdick, The Ugly American, (New york: Fawcett World Library 1960) pp.181-201

خانم اوصحبت بمیان میآورند که در دهکده‌ای بنام چنگ دانگ زندگی میکردند ۱ این زوج امریکائی برخلاف معمول سعی مینمایند که در میان مردم دهکده و محشور با آنها در خانه‌ای کم و بیش نظیر سایر منازل ده زندگی کنند. بعد از مدتی خانم مهندس (Emma) متوجه میشود که اغلب پیره زن‌های دهکده چنگ دانگ کوژپشت هستند. يك روز خانم مهندس از یکی از این زنهای خمیده قامت علت خمیدگی پشت او را سؤال میکند. پیره زن از این سؤال تعجب مینماید. بنظر او کوژپشتی نتیجه غیر قابل اجتناب کهولت و پیری است. طبیعی است وقتی هر زنی پیر میشود پشت خمیده‌ای پیدا میکند؛ مادر او اینطور بود اجداد آنها نیز در سنین آخر عمر چنین بوده‌اند؛ تمام زنهای مسن دیگر هم در دهکده آنها همینطورند و بعدها هم همینطور خواهد بود. پیر زن چیزی غیر طبیعی و غیر عادی در این مورد حس نمیکند و از اینکه خانم مهندس این حقیقت ساده را نفهمیده است متعجب میشود. خانم مهندس نمیتواند تسلیم این استدلال بشود ولی در این مورد به پیره زن چیزی نمیکوید. بنظر امانا (Emma) کوژپشتی مردم این دهکده باید دلیل دیگری غیر از صرف پیری و قهر طبیعت داشته باشد. این زن امریکائی چشم خودش را بازتر میکند و فکر خود را بکار میاندازد. جمیع جهات را مورد توجه و تأمل قرار میدهد تا شاید عوامل مؤثر یا علت اصلی را پیدا کند.

يك روز امانا (Emma) از شیشه پنجره اطاق خود زن مسنی را ملاحظه میکند که روی زمین خم شده و با جاروی دسته کوتاه مشغول تمیز کردن حیاط و کوچه مقابل است. فکر میکند شاید رابطه علت و معلولی بین این طرز رفت و روب و خمیدگی قامت پیران دهکده وجود داشته باشد. بدنیال این حدس یا فرضیه (hypothesis) سعی و اهتمام میکند که اطلاعاتی بدست آورد. بر اساس جمع آوری يك سلسله حقایق متوجه میشود که طبق سن و آداب دهکده وقتی زنان بعلت کهولت از کار در مزارع برنج معاف میشوند وظیفه نظافت خانه‌ها و کوچه‌ها با آنها معول میگردد هر يك از این زنان مسن چند ساعتی از زندگی شبانه روزی خود را وقف این کار میکنند. خانم مهندس میدانند وقتی انسان پیر میشود عضلات او نرمش و قابلیت انعطاف خود را از دست میدهد. اینطور بنظر او میرسد که روزی چند ساعت جارو کردن پشت خمیده بتدریج در طی سالیان دراز اثر خود را بجا میگذارد و کوژپشتی را برای طبقه پیران دهکده غیر قابل اجتناب میسازد.

روزی خانم مهندس از پیر زنی که مشغول تمیز کردن حیاط بوده است می‌پرسد چرا مردم دهکده چنگ دانگ از جاروهای دسته بلند برای نظافت استفاده نمیکند در حالیکه جارو زدن با قامت راست بمراتب آسان تر و راحت تر است. این بار هم پیر زن دچار تعجب میگردد. مگر ممکن است دسته جارو بلند باشد؟ دسته همه جاروها کوتاه است. آبا و اجداد او با اینگونه جاروها رفت و روب میکردند. مادر او از همین قبیل جارو استفاده میکرده است. تمام اهالی دهکده و زنهای مسن دیگر هم همینطور وانگهی چوب در سر خان کمیاب و گران است

مگر میتوان چوب را برای بلندتر کردن دسته جارو بکار برد؟ اما (Emma) سکوت اختیار مینماید ولی دنبال فکر خود را رها نمی کند چوب در چنگه دانگ نیست ولی شاید وسیله دیگری را بتوان برای این منظور یافت. بعضی از الیاف و گیاههای خودرو را بهم تاب میدهد و از آن دسته بلندی میسازد ولی بزودی متوجه میشود که بیفایده است مقاومت لازم را ندارد و باسانی خم میشود. روز دیگر مهندس و خانمش بقصد تفریح و هواخوری با جیب بحومه دهکده میروند. اما (Emma) در یک کناره گود افتاده بیابان مقدار نسبتاً زیادی گیاه خودرو را مشاهده میکند که ساقه های ضخیم و بلندی مانندی داشته است؛ دستش را ناگهان بعلامت توقف بلند مینماید و از شوهرش خواهش میکند که تعدادی از آن گیاهان را بدون اینکه بریشه آنها آسیبی برسد از جا درآورد تا با خود بدهکده ببرند. اما (Emma) آنها را با دقت در باغچه خانه خود میکارد و مورد مراقبت قرار میدهد. ساقه یکی را میبرد و از آن برای دسته جارو استفاده میکند.

روز بعد یکی از زنان مسن دهکده بخانه مهندس میآید. اما (Emma) در حالیکه با او از هر دری مشغول صحبت بوده است جارو را بر میدارد و با قامت راست برفت و روب میپزدازد. با هر کشش جارو مقدار زیادی خاک و گرد و غبار بجلو رانده و در هوا معلق میشود. پیرزن با دهان نیمه باز و چشمان از هم گشوده او را مینگرد. خانم مهندس کار نظافت را تمام میکند و تماماً جارو بیکی از گیاهان ساقه بلندی که در باغچه کاشته بود تکیه میدهد. درسی که باید داده بشود تعلیم داده شده بود؛ اثر آن معلوم و انکار ناپذیر بود.

روزهای بعد وقتی خانم مهندس بجارو کردن حیاط خانه خود مشغول میشود مشاهده میکند عده بیشتری از پیره زنان و دختران و حتی برخی از مردان دهکده از موضوع با خبر شده و از کوچه سرکشیده و جارو زدن او را تماشا میکنند. یک روز یکی از آنها پیش اما (Emma) میآید و میگوید «خانم آقای مهندس گرچه میدانم که توقع بی جایی است و اگر من از شما خواهش کنم که یکی از این ساقه های بلند گیاه را بمن بدهید همه چنین تقاضایی را خواهند کرد و دیگر چیزی در باغچه شما باقی نمیماند با این وصف خیلی دلم میخواست میتوانستم یکی از این ساقه های بلند گیاه را بدست میآوردم.» اما (Emma) در پاسخ میگوید بدست آوردن اینگونه ساقه ها کار دشواری نیست خود اهالی ده مقدار زیادی از آنها را در دره ها و صحاری نزدیک دهکده دارند. فقط کافی است گاو میشی را برای حمل تعداد زیادی از آنها بفلان محل معین ببرند و تعداد کافی برای همه مردم دهکده تأمین نمایند. روز بعد گاو میش بجلو وعده ای از مردان چنگه دانگ برای آوردن این گیاه بدنبال گاو میش بحرکت در میآیند.

سالها از این قضیه میگذرد. روزی خانم مهندس در امریکانامه ای از سرخان دریافت میکند که در آن اهالی دهکده که دیگر کوژپشتی در میان آنها بچشم نمیخورده است از راهنمایی های او در این مورد قدر دانی نموده، بزجر و عذایی که عرف و سنت و عادت دیرین بر آنها بخصوص بطبقه زنان مسن چنگه دانگ تحمیل کرده بود اشاره کرده بودند. رفاه و راحتی

را که در یک گوشه از فعالیت‌های روزمره زندگی عاید آنها و بخصوص عاید یک طبقه از آنها شده بود مرهون و مدیون تدبیر وزیر کی او و کمک‌های بیدریغ وی دانسته بودند. ۱\*

**مصادیقی از تنبلی فکری مردم ما و اعتیاد آنها بر رسوم و روش‌های جاری و معمول:**  
 سرگذشت زنان کوژپشت دهکده مستعار چنگ دانگ همان حقیقتی را بیان میکند که حکایت آب مشروب مردم اغلب شهرستانها و دهات ایران در حال و گذشته. واقعیتی که در این سرگذشت به چشم میخورد همان داستان مستراحهای دهات و قهوه‌خانه‌های بین‌راه است؛ قضیه خزینه‌های حمام، مشکل شهرهای خراب و شهرداریهای مرده و بی اثر و ادارات و تأسیسات دولتی فاقد کارآیی (efficiency) و راندمان ما و بالاخره همان حقیقت عقب افتادگی و واماندگی ماست. همه این وقایع یک چیز را بخوبی متجلی میکند و آن تنبلی ذاتی مردم است در مورد بکار انداختن فکر خود؛ خو گرفتن بشر است بعد از وسن و روش‌های معمول زندگی خویش؛ شك نکردن عامه مردم است نسبت با رزوها و معتقداتی که جامعه، محیط یا فرهنگ خاص (Cultural Values) با آنها تحمیل کرده است؛ این همان سعی در تلفیق و تطبیق دادن بیش از حد لزوم فرد (overconformity) با انتظارات و سنخ فکریهای محیط اجتماعی و با نوع معتقدات و تمایلات سازمانهای اداری جامعه است که نویسنده مشهور امریکایی ویلیام وایت (William Whyte, jr) آنرا شدیداً در کتاب معروف خود تحت عنوان «مرد سازمان» (the Organization man) بیاد انتقاد گرفته است. ۲

**اداره دبستان دولتی فردوسی اصفهان** واقعه ای که در اینجا توضیح داده میشود راجع بزمان حاضر نیست. متجاوز از یک ربع قرن از آن میگذرد ولی با اغلب احتمال امروز هم یاقسمتی از این سرگذشت کماکان در دبستان فردوسی اصفهان یا دبستانهایی نظیر آن ادامه دارد. اگر عین حوازی هم امروز احیاناً تکرار نشود نتیجه ای که بر آنها مترتب میگرددیده و مبین شك نکردن در وضع موجود و آنس گرفتن بآن است کم و بیش در حال حاضر هم مصداق پیدا میکند. ۳

دبستان دولتی فردوسی اصفهان در یکی از عمارات مجلل زمان قاجاریه در محله ابواسحاقیه اصفهان تشکیل شد و به همین لحاظ هم بمدرسه بوسحاقیه معروف گردید. یکی از مدیران دبستان پیر مردی شریف و متقی بود که در عین حال در ادبیات فارسی و عربی هم دستی داشت و همین مکارم و فضائل بود که دبستان فردوسی را مشهور ساخته بود. و باز شاید همین تبحر در شعر و ادب و پیروی از مکاتب اساتید گذشته بود که ایمان مدیر را نسبت بسنن تعلیم و

1-Ibid.

2 - william whyte, the Organization man ( New york) Garden City: Doublday and Company Inc; 1956 pp.433-456.

۳- نویسنده این مقاله تصدیق ابتدائی را از این دبستان دریافت داشته و برای مدت شش سال دانش آموز این دبستان بوده است. بنا بر این بحث در باب نحوه تحصیل با چگونگی اداره این دبستان مبتنی بر تجارب شخصی نویسنده است.

تربیت و آداب دیرین تدریس راسخ‌تر میساخت و دجوراستاده را در ازای عطوفت و مهربانی سرلوحه انضباط و دیسپلین مدرسه قرار میداد. بدون استثنا هر روز عصر اطفال دبستان در اودور حیاط وسیع مدرسه بصف درمیآمدند. در پدو امر مدیر نطق غرائی مشحون از لغات مهجور و معضل عربی اداء میکرد و شاگردان پنج‌شش ساله (کلاس تهیه) بی‌الارای بیاد تحذیر و ارباب میگرفت و سرانجام در مقابل دیدگان وحشت‌زده و اندامهای لرزان این اطفال بساط چوب و فلک در وسط حیاط مدرسه گسترده میشد و شاگردان خاطی مجازات میشدند. این مجازات علاوه بر تنبیهات جسمی دیگری بود که هر معلم در کلاس درس بدلدخواه اعمال میکرد.

ترس و وحشت ناشی از مجازاتهای بدنی رعایت مقررات انتظامی و انضباطی مدرسه را تأمین کرده بود و یکی از این مقررات راجع بزنگ تفریح میشد. وقتی زنگ تفریح بین دو کلاس بصدا درمیآمد قریب سیصد چهارصد نفر محصل بحیاط مدرسه میریختند. دبستان يك توالت بسبك مستراحهای آجری خانه‌های امروز اغلب دهات و شهرهای كسوجك و دور افتاده و يك «سنگ آب» برای آب آشامیدنی داشت. عده زیادی از اطفال باین دو محل هجوم می‌بردند. وقتی زنگ اول‌خاتمه تفریح نواخته میشد هر كس در هر وضع و هر حالتی كه بود باید بهممان حالت باقی میماند و وقتی لحظه‌ای بعد زنگ دوم بصدا درمیآمد باید بسرعت بطرف اطاق درس میرفت. ده یا پانزده دقیقه استراحت كافی نبود كه اطفال این دو احتیاج را ارضاء كنند. عده‌ای از اطفال بناچار و یا از ترس دهانه وسیع و بدمنظره و لفظان توالت در گوشه و كنار آن مینشستند و تمام زمین را آلوده و كثیف می‌كردند. گلی لزوج و لفظنده از خاك و مدفوع محوطه توالت را می‌پوشاند و بدقعات اطفال در عبور از آن بزمین می‌افتادند. سنگاب مدرسه يك شیر داشت كه لیوانی با زنجیر بآن بسته بودند. این سنگاب در دیوار تعبیه شده بود و بالای آن را برای ریختن آب باز گذاشته بودند. چون طبیعتاً در وقت محدود همه اطفال نمیتوانستند از این يك شیر آب بنوشند عده‌ای برسرو روی هم و یا بررف دیوار پا می‌گذاشتند، بی‌الای سنگ آب راه مییافتند، باظرف آب و یا اغلب بدون ظرف و بسا كمك دست و مشت باز خود از مایع درون سنگ آب رفع عطش می‌كردند.

آبی كه در سنگ آب ریخته میشد از چاهی بیرون می‌آمد كه در فاصله نزدیکی با يك چاه مستراح قرار داشت. چون بالای سنگاب از قسمت جلو باز بود ناگزیر مقداری گرد و غبار همراه با باد همواره بر سطح آب می‌نشست. اغلب صبح‌ها یا ظهرها قبل از تشكيل كلاس وقتی يك یا چند نفر از اطفال پای خود را روی رف سنگ آب می‌گذاشتند و روی دیواره آن بداخل خم میشدند و بسطح آب نظاره می‌كردند تعداد زیادی سوسك و حشرات مرده و نیم مرده دیگر معلق و یا در حال دست‌وپا زدن در آب می‌دیدند و چه بسا با انگشت خود یا با قلم و مداد و یا با يك تركه چوب با این حشرات بی‌بازی می‌پرداختند.

پنج سال تمام گذشت در تمام این مدت مدیر بمدرییت خود ادامه داد. سخنرانهای مدیر و ارباب و تحذیر و امر و نهی‌های او همراه با چوب و فلک روزانه تکرار میشد.

اذان ظهر توسط یکی دوفتر از شاگردان هر روز در بام مدرسه طنین می‌انداخت. اگر حوض مدرسه آب نداشت نماز ظهر تعطیل بردار نبود. اطفال حتی در سردترین زمستانها بصف میشدند؛ ازدالان‌های بادگیر و پرسوز بوسحاقیه‌ها لگد کردن گلهای چسبناک و لژ می‌کنده شدند؛ از مقابل مرده شویخانه مسجد جامع اصفهان که اغلب در کار و فعالیت بود عبور می‌کردند؛ یخ‌خضم حوض آب مسجد جامع را میشکستند و وضو می‌گرفتند و همین راه را مجدداً با طی متجاوز از یک کیلومتر راه بجانب مدرسه بر می‌گشتند. زیلوهای کهنه و خاک آلود را بدوش می‌گرفتند و فاصله زیادی حمل می‌کردند تا سالن عظیم مدرسه را برای ادای نماز فرست کنند و پس از نماز دوباره فرشها جمع و بجای اول حمل می‌گردید.

زمستان اصفهان در آن دوران بمراتب شدیدتر از سالهای اخیر بود. برفهای سنگین می‌آمد و سوز و سرما و یخبندان گوش و بینی و دست تنفس اطفال را بیرحمانه می‌سوزاند. محمد باقر فراش، اگر عمداً یا من غیر عمد فراموش نمی‌کرد، چندتکه چوب‌تر نسوز را در بخاریهای کلاسه می‌گذاشت و دیگر کاری بر روشن شدن یا نشدن آن نداشت. اطفال با کبریتی که احیاناً بدست آورده بودند و با کاغذهای باطله و با اصطلاح سیاه مشقی‌ها و اوراق دفترچه‌های خود و با قوت بسیار سعی وافر در سوزاندن چوبها و مشتمل ساختن بخاریها از خود نشان می‌دادند. اما چه فایده برای قلیل مدتی دودی غلیظ از لوله‌های بخاری با آسمان تنوره میکشید ولی از حرارت و گرمی اثری مشهود نبود. فلز بخاری سرد و بدون ترحم باقی میماند. بچه‌ها با تنفس دهان‌انگشتان دست خود را گرم می‌کردند. کلاس درس شروع شده بود. معلم دیکته یا حساب می‌گفت. انگشتان یارای گرفتن قلم را نداشت نفس گرم در این زمینه کفایت نمی‌کرد ناچار قلم را در مشت می‌گرفتند و بدشواری می‌نوشتند. گاهی بطور استثناء بخاری یک کلاس برای یک دوساعتی مشتمل بود. یکی از اطفال از خانه خود بوته خساریا مختصر هیزم خشکی که اصطلاحاً باژ، «گیرونه» می‌گفتند آورده بود، درزنگ تفریح دانش-آموزان کلاسه‌های دیگر هم که باخبر شده بودند باین کلاس هجوم می‌بردند. در بخاری را باز می‌کردند و پا را با کفش روی شعله‌های آتش‌نگه می‌داشتند. بوی سوختگی چرم و پشم جوراب در اطاق می‌پیچید و اغلب در اثر هجوم و فشار اطفال بخاری از لوله جدا میشد.

چرخ اداره دبستان بحرکت یکنواخت و منظم خود کماکان ادامه می‌داد. همه چیز بصورت جریان عادی و روزمره در آمده بود. همه چیز رنگ عادت و سنت و رسم و معمول بخود گرفته بود. همه کارها آنطور ادامه داشت که انتظار میرفت: معلم درس خود را میداد، بموقع چوب خود را میزد، و برای تنبیه‌های شدیدتر بمدریس گزارش میداد. مدیر موعظه روزانه را می‌کرد. فراش چوب و فلک را دائر می‌نمود. یک عده قبول و احیاناً تشویق میشدند. یک عده رفوزه و احیاناً تنبیه و اخراج می‌گردیدند. عده‌ای از اطفال مریض میشدند و در مراجعت تصدیق طبیب و یا گواهی کتبی والدین را می‌آوردند. وضو و نماز روزانه ادامه داشت. اطفال از سنگاب آب می‌خورند. مستراح برای قضای حاجت وجود داشت. مشکلی برای سازمان دبستان و هیأت مدیره آن موجود نبود. همه چیز بر وفق مراد اولیاء سازمان و موافق هدفهای آن جریان داشت و جریان پیدا می‌کرد. دیگر جائی برای نگرانی و فکر

باقی نمانده بود. ماشین سازمان بکار ما نوس، منظم و یکدست خود آنطور که انتظار میرفت ادامه میداد. هرعضوی وظیفه خود را بخوبی انجام میداد. ازاینرو مدرسه مشهور شده بود و اولیاء اطفال راضی بنظر میرسیدند.

چه رابطه‌ای بین آشامیدن آب آلوده چاه یا بین آب آلوده تر سنگ آب با سلامت و صحت اطفال و میزان کسالت آنها وجود داشت چیزی نبود که کسی در باب آن فکر کند. چه اثری تشنگی و عطش اطفالی که همین آبراه هم نمیتوانستند بیاشامند روی میزان دقت اطفال تشنه در کلاس درس میگذاشت مسأله‌ای نبود که بمخیله کسی خطور کند. میزان سرما و برودت و یا برعکس حرارت کلاس چه نتیجه‌ای میتواندست روی سلامت و یا محصول کار محصل خردسال داشته باشد؟ اثر تنبیه بدنی و شکنجه و ترس روحی طفل چه ارتباطی با تحصیل و با علاقه او بدرس و مدرسه داشت؟ فقر و غنای خانواده و نوع رفتار آنها با اطفال خود و نحوه زندگی و تعلیم و تربیت و آداب و سنن بخصوص خانوادگی و معتقدات مذهبی خاص چه تأثیری روی میزان فهم و استعداد و محصول کار اطفال میگذاشت؟ این قبیل مسائل اصلا مطرح نبود یعنی در مخیله آنها مشکلی را برای سازمان بوجود نمیآورد که تحقیق در زمینه آنرا برای مدیر و یا اولیاء سازمان ایجاد کند. خود آنها کم و بیش در یک چنین شرایطی تحصیل کرده بودند. اجداد آنها هم اگر بمکتب میرفتند و خط مینوشتند همین راه را طی کرده بودند. از نتیجه هم راضی بودند. یعنی نمیتوانستند راضی نباشند چون باین طرز تعلیم و تربیت و با این نحو زندگی خو گرفته بودند. بآنها اینطور تعلیم داده شده بود و آنها هم بدون اینکه در زمینه خوب و بد آن فکر کنند همین طریق را دنبال میکردند. آنها عادت کرده بودند که فکر نکنند. و اگر مغز آنها فعالیت میبرد که اسم آنرا فکر کردن میگذاشتند این فکر بر شک و تردید علمی نسبت بوضع موجود شمول پیدا نمیکرد و در دنیای بسته و قلمرو محدودی که فقط با معدودی از حقایق (facts) موجود سروکار داشت بجولان در میآمد. فکر آنها نمیتوانست و یا نمیخواست که بورای مثنی حقایق پیش پا افتاده و یا معتقداتی -personal volues) که در قالب حقایق جلوه میکرد اوج بگیرد. این پرواز فکر و دید وسیع‌تر نیرو و انرژی و فعالیت زیادتری احتیاج داشت. این نیرو بالقوه موجود بود اما برای اینکه بمرحله فعل و عمل در بیاید محتاج انگیزه یا محرکات خاصی بود. چنین محرك وانگیزه‌ای برای بجولان در آوردن اندیشه فردی وجود نداشت و تنبلی ذاتی و موروثی مردم جامعه در بکار انداختن فکر خود، آنان را در همان قلمرو آداب و رسوم گذشته متوقف ساخته بود.

### مسأله لوله کشی آب و ساختن فاضل آب شهر اصفهان:

عجین شدن فعالیت‌های یک سازمان اجتماعی در معتقدات گذشته و معمول قدیم چیزی نیست که بمثال پیران دهکده چنگ دانگ و یا مدیران دبستان دولتی فردوسی متجاوز از یک ربع قرن گذشته حصر داده شود. امروز هم این تنبلی فکری و خوگرفتن بوضع موجود مصادیق فراوانی دارد. برای مثال وقتی در سال‌های اخیر صحبت از ایجاد شهر نمونه

(pilot city) اصفهان پیش کشیده شده بود نویسنده این مقاله بدنبال يك مأموریت رسمی دولتی برای مطالعه و تحقیق در سازمان شهرداری و فعالیت‌های آن باصفهان رفت. وقتی با مردم عامی و بیسواد و یا کم‌سواد محلی بخصوص کسانی که پا از حدود اصفهان بیرون نگذاشته بودند تماس می‌گرفتم و از موضوع مأموریت من و بخصوص از فعالیت شهرداری اصفهان در زمینه انعقاد قراردادی با سازمان برنامه برای لوله‌کشی آب و ساختمان فاضل آب (sewage system) شهر اطلاع حاصل می‌کردند چه بسا اغلب تعجب مینمودند و با اظهارات خود آدم را بیاد ضرب‌المثل مشهور «هذاماعالجنة» می‌انداختند. البته مطالعات نویسنده در این زمینه بخصوص جنبه آمارگیری و یا تحقیق علمی در باب معتقدات مردم را بخود نمی‌گرفت و از اینرو براساس پاره‌ای اظهارات متفرق و مشتت که بر حسب تصادف و یا در جریان تحقیق در باب مسائل دیگر و یا بالاخره در ملاقات‌های خصوصی بگوش میرسید نمیتوان قضاوت صحیحی بعمل آورد و اینگونه بیانات را مظهر عقیده قاطبه طبقه مردم اصفهان دانست. اما همین اظهارات پراکنده با کمک دلائل بارز دیگری که در حال حاضر هم در زمینه آب آشامیدنی مردم اصفهان و سایر شهرها و دهات ماموجود است و همچنین با استعانت از سوابق تاریخی این قبیل مسائل بخوبی میتوانست مبین آن حقیقی باشد که پشت سر اینگونه اظهارات است.

لازمه ترقی و تعالی و پیشرفت يك جامعه چیزی جز برخورداری از مواهب علم نیست و مقتضای حیات علمی تحقیق و بررسی و مطالعه است. تحقیق علمی و گذشتن بدنبال حقیقت هم موقعی عملاً مصداق پیدا میکند که ما در نظام موجود و یا در باب گوشه‌های این نظام موجود شك کنیم. و برای اینکه شك و تردید هم بما دست دهد باید فکر را در زمینه امور مختلف زندگی فردی و اجتماعی بکار انداخت، عادت بتفکر و واداشتن مردم در بکار انداختن نیروی خلاقه اندیشه خویش در حکم سنگ بنای يك حکومت پیش رو و معتدراست. وضع و اماندگی و عقب افتادگی (underdevelopment) و یا در اصطلاح محترمانه تر جدید-رشد و توسعه اقتصادی کمتر (less developed economically) پاره‌ای از ملل فرغ توانائی و یا عدم توانائی فکری مردم آن جوامع است. فکر و اندیشه با يك سلسله حلقه‌های زنجیر محکم و استوار و یا يك رشته توالی منطقی مالا بعظمت و تعالی و حداکثر نسبی توسعه و پیشرفت منجر میشود. وقتی مردم يك اجتماع فکر خود را در مورد مسائل روزمره زندگی شخصی، گروهی، محلی، مملکتی و بالاخره بین‌المللی خود بکار میانند از نواقص در باب نحوه زندگی موجود، آداب، رسوم و سنن آن و بالاخره در باره ماهیت و نوع فعالیت‌ها و مرادفات فردی و اجتماعی معمول شك میکنند. وقتی بخود تردید راه دادند در مقام تحقیق برمیآیند. و وقتی جستجو بدنبال بهترین راه ارضاء حوائج فردی و اجتماعی بنحو مطلوب و علمی تحقیق پذیرد با اغلب احتمال راه حل بهتری پیدا میشود، اگر مردم يك جامعه براساس نتایج این تحقیقات ایمان پیدا کنند که بسیاری از فلسفه‌های اجتماعی آنها دیگر با وضع زمان و مکان و امکانات جدید آنها تطبیق نمیکند بدون شك در مقام تغییر و اصلاح آنها برخوانند آمد. و وقتی برشالوده همین تحقیقات و نتایج مترقبه بر آن اطمینان داشته باشند که طریق بهتری برای زندگی و یا برای بر آوردن یکی از حاجات بخصوص آنها وجود دارد خواه و ناخواه در صدد اصلاح وضع موجود برمیآیند: دیری نمیگذرد که مجموعه این اصلاحات مملکت آنها را در طبقه ممالک توسعه یافته و خود آنها را در سلك مردمی که دارای رشد و بلوغ فکری و اجتماعی (cultural maturity) میدانند قرار میدهد.